

کارکردهای اجتماعی رمان دفاع مقدس (در دهه ۶۰ و ۷۰)

دکتر محمدرضا یوسفی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم

myousefi46@yahoo.com

فائزه حاتمی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه قم

f.hataminia59@gmail.com

چکیده

یکی از موضوعات اجتماعی که بر مسائل اجتماعی تأثیری می‌گذارد جنگ است. کشور ما در طول هشت سال دفاع مقدس و سال‌های پس از آن با رویکردهای متعدد اجتماعی ناشی از جنگ روبه‌رو بوده است. رمان‌هایی که در موضوع جنگ و دفاع مقدس به نگارش در می‌آید نوعاً رویکرد اجتماعی دارند و طبیعی‌ست که برخی مسائل و موضوعات اجتماعی را بازتاب دهند. این امر مشخص می‌کند رمان‌های پس از انقلاب تا چه حد دارای رویکرد اجتماعی بوده و نویسندگان به کارکردهای اجتماعی زبان و ادبیات فارسی توجه کرده‌اند. برخی از رویکردهای اجتماعی که در رمان‌های دو دهه ۶۰ و ۷۰ یعنی سال‌های نبرد و سال‌های پس از جنگ به آن پرداخته شده عبارتند از: مهاجرت و تأثیر آن بر زندگی مردم، آزادسازی اسرا، پیروزی در جنگ، از دست دادن رهبر، حضور زنان در اجتماع، مشکلات اقتصادی، و نقش دشمنان خارجی. با بررسی ده رمان شاخص با موضوع دفاع مقدس می‌توان نتیجه گرفت که درباره موضوع مهاجرت اکثر نویسندگان به یک اندازه سخن گفته‌اند. یکی دو نفر به بیان مسائل اجتماعی روزهای پایان جنگ و پس از آن پرداخته و روزهای تلخ و دردناک رحلت امام را نیز روایت کرده‌اند. موضوع سقوط خرمشهر و مقاومت مردم و تلاش برای آزادسازی آن به عنوان یک پیروزی بزرگ مورد توجه بوده است. اسارت رزمندگان و آزادی اسرا رویکرد دیگری است که مورد اشاره قرار گرفته است. حضور زنان در رمان‌ها، کم فروغ است؛ حتی هیچ کدام از نویسندگان به زنان شاغل اشاره نکرده‌اند. نقش دشمنان داخلی و ستون پنجم هم مورد توجه اغلب رمان‌نویسان قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: کارکردهای زبان فارسی، رویکرد اجتماعی ادبیات، ادبیات معاصر، دفاع مقدس، رمان جنگ. ۱۳۹۹

www.anjomanfarsi.ir

۱. مقدمه

در هر جامعه‌ای همواره مسائل و مشکلاتی پیش می‌آید که به نوعی در زندگی اجتماعی مردم آن جامعه تأثیر می‌گذارد. از میان این مسائل و پدیده‌های اجتماعی برخی تأثیرات طولانی‌تر و با دوام‌تری بر حیات یک جامعه و ذهنیت مردمان آن دارند و برخی به دلایل گوناگون در زمان کوتاه‌تری به دست فراموشی سپرده می‌شوند و جای خود را به تجارب جدید می‌دهند. به طور کلی به نظر می‌رسد که انقلاب‌های اجتماعی، تحولات و پیشرفت‌های علمی و صنعتی، برخورد‌های فرهنگی و اقتصادی و سیاسی، جنگ‌ها، مهاجرت و شهرگرایی و... دگرگونی‌هایی در جامعه‌های انسانی ایجاد می‌نمایند و موجب تغییراتی در سازمان‌های اجتماعی می‌شوند. (مدرسی، ۱۳۸۷: ۶)

انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی که با فاصله بسیار اندک در کشور ما رخ دادند، پدیده‌هایی بودند که تأثیرات شگرف و عمیقی بر نهادهای اجتماعی ما داشتند. انقلاب اسلامی جنبشی فراطبقاتی بود؛ یعنی گروه‌ها و طبقات اجتماعی گوناگونی را در بر می‌گرفت. بعد از انقلاب، شکاف‌های اقتصادی، فرهنگی، فکری و اجتماعی در بین مردم به تدریج گسترش یافت و دولت سعی کرد این مشکلات را حل کند، اما به فاصله اندکی از انقلاب، نیروهای نظامی عراق به کشور ما حمله کردند و با شروع جنگ که خود یکی از موثرترین پدیده‌های اجتماعی محسوب می‌شود، جامعه ما با یک سری تحولات جدید روبه‌رو شد.

۲. مسأله اصلی پژوهش

در این مقاله با توجه به نحوه بازتاب تحولات اجتماعی جنگ در رمان‌های شاخص دهه شصت و هفتاد تلاش می‌شود به این مسأله پاسخ داده شود که کارکرد اجتماعی رمان‌های دفاع مقدس چگونه است؟

۳. روش تحقیق

این نوشتار قصد دارد بازتاب مهم‌ترین مسائل اجتماعی را با روش تحلیل محتوا در ده رمان دفاع مقدس در دهه شصت و هفتاد نشان دهد. این رمان‌ها به ترتیب تاریخ اولین چاپ عبارتند از: «زمین سوخته» احمد محمود، ۱۳۶۰؛ «نخل‌های بی سر» قاسمعلی فراست، ۱۳۶۱؛ «زمستان ۶۲» اسماعیل فصیح، ۱۳۶۶؛ «شب ملخ» جواد مجابی، ۱۳۶۹؛ «عقاب‌های تپه ۶۰» محمدرضا بایرامی، ۱۳۶۹؛ «ارمیا» رضا امیرخانی، ۱۳۷۲؛ «گلاب خانم» قاسمعلی فراست، ۱۳۷۴؛ «گنجشک‌ها بهشت را می‌فهمند» حسن بنی عامری، ۱۳۷۶؛ و «در شعله‌های آب» مرتضی مردیها، ۱۳۷۸.

۴. بحث

از مهم‌ترین تحولات اجتماعی جنگ می‌توان به مهاجرت مردم از شهرهای مرزی به سایر شهرها، افزایش آوارگان و در نتیجه بیکاری آن‌ها، مهاجرت روستاییان به شهرها و در نتیجه رشد سریع شهرنشینی و در پی آن بروز مشکلات حاصل از این جابه‌جایی و همین‌طور افزایش نرخ رشد جمعیت یا مسائل مهمی چون بمب‌گذاری‌هایی که توسط منافقین و ستون پنجم صورت می‌گرفت یا مسائلی چون آزادسازی خرمشهر و پیروزی‌ها و شکست‌ها در عملیات‌های مهم که به نوعی بر زندگی و روحیه مردم تاثیر می‌گذاشت، اشاره کرد.

این مسائل تقریباً تا پایان دهه شصت ادامه داشت و دولت برای رفع این مشکلات راهکارهایی را برگزید. سیاست دولت، ایدئولوژی عدالت‌خواهانه بود، اما پس از مدتی دولت دریافت که این کار در درازمدت عملی نیست؛ بنابراین دست به انتخاب زد و در سیاست‌های اقتصادی به حمایت از اقشار آسیب‌پذیر و محروم جامعه پرداخت و کارهایی چون اصلاحات ارضی، تصویب قانون کار، سواد آموزی، آبادسازی روستاها و... را در رأس امور قرارداد. در مسائل اجتماعی هم طبقات پایین اول جامعه وارد برنامه‌های دولت شدند، به طوری که اکثر نمایندگان مجلس اول از طبقات فرودست جامعه بودند. هم‌چنین با توجه به سخنان امام(ره) که تأکید کردند زنان با حفظ ارزش‌های اسلامی می‌توانند وارد سیاست شوند، نقش زنان در تحولات سیاسی و اجتماعی روز به روز افزایش یافته و آن‌ها با حفظ شئون اسلامی در جامعه ظاهر شدند و به تدریج در ارگان‌های مهم کشور به ایفای نقش پرداختند. (رک فوزی تویسرکانی، ۱۳۸۴: ج ۲، ۱۶۲-۱۶۶)

با ورود به دهه هفتاد تحولات هم‌چنان ادامه یافت و سیر جدیدی از تحول پیش رو بود که در بعضی موارد عکس تحولات موجود در دهه قبل بود؛ به عنوان مثال در اوایل انقلاب و با شروع جنگ کنترل جمعیت کنار گذاشته شده بود و حتی تدابیر تشویقی شکل گرفته بود، اما در دهه هفتاد این روند و نگرش متوقف شد و به جای آن سیاست‌های کنترل جمعیت مورد حمایت دولت قرار گرفت. برخی تحولات هم به سیر صعودی خود ادامه می‌دادند؛ مثل افزایش شهرنشینی و مهاجرت به شهرها یا افزایش تعداد زنان تحصیل‌کرده و بیشتر شدن علاقه زنان به کسب تحصیلات دانشگاهی و حضور در بازار کار و در نتیجه افزایش آگاهی زنان که ناخودآگاه بر بنیاد خانواده تأثیر می‌گذاشت.

در این دهه نشریات به طور چشم‌گیری گسترش پیدا کردند و تولید و پخش برنامه‌های تلویزیونی افزایش یافت، اما کمی از آرمان‌های ابتدای انقلاب اسلامی فاصله گرفته بود. رفته رفته ساده‌گرایی تبدیل به تجمل‌گرایی و مصرف‌گرایی شد؛ برنامه‌های مذهبی به پخش در مناسبت‌های خاص محدود گردید؛ و فیلم‌ها و برنامه‌های سرگرم‌کننده افزایش یافتند. از سوی دیگر عملکردها و برنامه‌های اقتصادی که دولت در این دوره ایجاد کرده بود؛ مثل افزایش خصوصی‌سازی نهادها، باعث شد تا مجدد شکاف طبقاتی و به تبع آن شکاف فرهنگی در جامعه بیشتر شود و در نتیجه اقشار و طبقات اجتماعی جدیدی شکل بگیرد؛ در نتیجه در طی این دهه روز به روز ارزش‌های اسلامی و انقلابی

کمرنگ‌تر شد، به طوری که در آغاز دهه هشتاد خیلی از ارزش‌ها کم اهمیت جلوه داده شدند؛ مثل علاقه به روحانیت، چادر و حجاب و... (همان)

۵. رویکرد اجتماعی مهاجرت و تأثیرات آن

به طور کلی مردم غالباً از سرزمین‌هایی که شرایط سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن‌ها نامساعد است، خارج می‌شوند و به مناطقی که این شرایط مطلوب‌تر است وارد می‌گردند. هم‌چنین بر اساس نظریه جاذبه و دافعه، عوامل اقتصادی فیزیکی و اجتماعی نامناسب در یک مکان موجب می‌شود که افراد محل زندگی خود را ترک کرده و به مکان دیگری که از نظر اقتصادی، اجتماعی و فیزیکی در شرایط بهتری هستند نقل مکان کنند. (حاج حسینی، ۱۳۸۵: ۳۷)

یکی از تأثیراتی که مهاجرت بر جامعه می‌گذارد، تغییر جمعیت و به هم خوردن ترکیب آن است؛ زیرا مبدأ با کاهش جمعیت و مقصد با افزایش جمعیت روبه‌رو می‌شود و خود این عامل باعث بروز مشکلات و کمبود و کاستی‌هایی در زیرساخت‌های مورد نیاز مردم می‌گردد. «جنگ‌ها جمعیت را جابه‌جا می‌کنند، زیرساخت‌ها و سرمایه‌ها را از بین می‌برند، فرایند تعلیم و تربیت را مختل کرده و اثر زیست محیطی منفی ایجاد نمایند، بر کالبد اجتماعی آسیب بزنند، آزادی‌های مدنی را به مخاطره انداخته و بحران‌های سلامتی ایجاد نمایند.» (رستم علیزاده؛ قاسمی اردهایی، ۱۳۹۱: ۲۱)

در همان روزهای آغازین حمله عراق به ایران مردم شهرهایی مثل خرمشهر، سوسنگرد و حمیدیه مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند و آواره دیار غربت. پس از سقوط خرمشهر، نیروهای عراقی جرأت یافتند که به شهرهای دیگر نیز حمله کنند. به خاطر بمباران مکرر شهرها و حملات هوایی عراق به نقاط مسکونی، مردم توانستند در خانه‌های خود بمانند.

دولت تعداد قابل ملاحظه‌ای از جنگ‌زدگان را در اردوگاه‌هایی که به همین منظور در نقاط مختلف استان‌های جنوب و غرب بر پا کرده بود، استقرار داده بود و تعداد دیگری که به شهرهای بزرگ دور و نزدیک کوچ کرده بودند. به جز آوارگان جنگی، حدود هزار ایرانی مقیم عراق، از آن کشور اخراج شده بودند و در نوار مرزی آواره بودند؛ آوارگانی که آه در بساط نداشتند و دولت باید برای آنان نیز فکری می‌کرد. (حماسه ایران، ۱۳۸۶: ۱۳۴)

فراست در «نخل‌های بی سر» با این‌که نگرش مثبت به جنگ دارد، اما واقعیت‌ها را هم دیده و منعکس کرده است. یکی از مسائلی که از لابه‌لای اثر او می‌توان فهمید، آوارگی مردمی است که با شروع ناگهانی جنگ، بی دفاع مانده و ناچار به ترک خانه و کاشانه خود شده‌اند:

«وانت بارها تا سقف، اثاث زده‌اند و با سرعت به طرف جاده اهواز به پیش می‌روند. سواری‌ها هم تا جا داشته‌اند بار زده‌اند، صندوق عقبشان را فرش و اساس دیگر چپانده‌اند و داخلشان را مسافر. همه شتاب دارند و انگار که شهر را طاعون گرفته؛ از آن می‌گریزند.» (فراست، ۱۳۸۶: ۲۷)

«انقدر مردم برای فرار و رفتن به شهرهای دیگر عجله دارند که دیگر بلیط قطار گیر نمی‌آید. مادر ناصر می‌گوید: «میگن تو راه آهن، بلیط گیر نمی‌آید. میگن روزی چند نفر زیر دست و پا له میشن و آخرشم بیشترشان دست خالی برمی‌گردن. دو روز باید اونجا بخوابی تا دو تا بلیط بگیری.» (همان، ۷۴)

احمد محمود در «زمین سوخته» با نگرشی خنثی به جنگ، از آوارگانی می‌گوید که از آبادان و خرمشهر به اهواز آمده‌اند: «آبادانی‌ها و خرمشهری‌ها تو اهواز سرگردانند. دسته به دسته و گله به گله، با بار و بنه، دربه‌در و بی هیچ سرپناهی، اینجا و آنجا، نشسته، خوابیده با لب‌های خشک، چهره‌های سوخته از آفتاب و پاهای پر آبله و بی‌هدف، ویلان و سرگردانند.» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۰۶)

او اشاره می‌کند که عده‌ای با آغاز جنگ و شلیک اولین بمب و موشک، خانه و زندگی را رها کرده به شهرهای مرکزی و دور از مرز فرار کرده‌اند:

«شمال شهر از سکنه خالی شده است. از محله‌های پایین شهر هر کس دستش به دهانش رسیده است یا در شهرهای دیگر کس و کاری داشته است رفته است. آن‌هایی که بی‌هدف، ساکشان را به دست گرفته‌اند یا بچه‌شان را زیر بغل زده‌اند و راه افتاده‌اند؛ پس از مدتی دربه‌دری تو اردوگاه‌ها، دست از پا درازتر برگشته‌اند.» (همان، ۲۲۹)

گروهی نیز که فکر می‌کنند جنگ همین روزها و به همین زودی پایان می‌یابد، به اردوگاه‌های اطراف شهر رفته‌اند تا پس از پایان جنگ دوباره به شهر خود بازگردند، اما به دلیل شرایط بد اردوگاه‌ها به خانه خود بازگشته‌اند؛ مثل سلمان که خودش و زنش و بچه‌هایش به شهر برمی‌گردند و در پاسخ به این که چرا برگشتی؟ می‌گوید: «چرا برنگردم؟... تو میدونی تو اردوگاه زندگی کردن یعنی چی؟... مثل غربتی!... مثل کولی هر روز یه جا، هر هفته یه جا. از این شهر به اون شهر. تا آدم بخواد و با محل آشنا بشن مثل اجل معلق بالا سر آدم سبز میشن که یالا باید جمع کنین برین جیرفت، برین کرمان، زنجان، مشهد، تبریز... آدم از جان خودش سیر میشه! آدم ذله میشه!» (همان، ۲۳۰)

اسماعیل فصیح چون نگرش منفی به جنگ دارد، تنها خرابی‌ها و ویرانی‌های حاصل از موشک‌باران و شهری خالی از سکنه را به تصویر کشیده که به طور غیرمستقیم گویای مهاجرت مردم است. او هم‌چنین به مهاجرت برخی از مردم به خارج از کشور اشاره کرده است. فصیح با این سبک از مهاجرت کاملاً موافق است و این موافقت خود را در همکاری کردن آراین با مریم برای خروج از کشور یا مخالفت با ماندن فرجام در ایران نشان می‌دهد.

در مورد محل اسکان آوارگان نیز نوشته: «محل اسکان در واقع جای خوب و بزرگی است شامل دو بلوک مجهز به اتاق‌های یک تپ و یک قالب است که با قطعات چهار واحدی از هم مجزا می‌شوند... تمام واحدها برق دارند. یک شیر آب بیرون هر قطعه، زن‌ها را دور خود جمع کرده... نظیرشان را در بهمن‌شیر و احمدآباد و حومه آبادان و آنجاها دیده‌ام.» (فصیح، ۱۳۸۲: ۲۰۱)

مریم می‌گوید: «داداشم که زن و بچه‌هاشو برده گچساران، تلفن کرده میگه تو مهمون‌خونه‌های شرکت و شهر فسقلی سوزن بندازی پایین نیما.» (همان، ۳۳۲)

مردیها که در رمان «در شعله‌های آب» نگرشی مثبت به جنگ دارد، هم به دهکده‌ها و شهرهای خالی از سکنه اشاره می‌کند و هم به مردمی که سراسیمه و با ترس و لرز در حال فرار از خانه و کاشانه خود هستند: «به طرف روستای سلمانیه که در مقابلمان بود. ساکنان ده با هول و عجله مشغول تخلیه خانه‌های خود بودند. هرکس هرچه می‌توانست با خود برداشته بود. چند نفری که از امتیاز وسیله نقلیه برخوردار بودند، از لوازم غیرضروری هم نمی‌گذشتند، ولی بسیاری حتی فرصت نکرده بودند لباس خود را به تن کنند. مردی با پای برهنه دو کودک خردسال را که به شدت می‌گریستند بغل زده بود و به سوی جاده می‌دوید، با حالتی آشفته.» (مردیها، ۱۳۷۹: ۱۱۴)

در رمان «گنجشک‌ها بهشت را می‌فهمند» بنی عامری با نگرش خنثی به جنگ نگریسته است، اما او واقعیت‌ها را دیده و جنبه منفی جنگ را در فرار مردم از شهر سوسنگرد و آواره شدنشان را به تصویر کشیده است: «می‌رفت لب کرخه جار می‌زد سر مردم و بلم‌سوار می‌گفت کجا کجا نامردها. سنگ هم می‌پراند به هواشان. هرچی بهش می‌گفتم آن‌ها زن و بچه‌اند بگذار بروند. می‌گفت یعنی چی که زن و بچه‌اند.» (بنی عامری، ۱۳۸۵: ۳۲۲)

منصور کوشان نگرشی منفی به جنگ دارد و در رمان «محاق» محور اصلی او چند خانواده هستند که از تهران به یکی از شهرهای شمالی رفته‌اند. برخی از خانواده‌ها نیز در آن روزگار ترجیح می‌دادند بار سفر ببندند و برای مدتی به خارج از کشور بروند یا حداقل زن و فرزندشان را راهی کنند. در این رمان همسر و فرزند راوی به خارج از کشور رفتند. از ترس بمباران زن بهروز می‌گوید:

«برویم خارج. آلمان یا کانادا.

...-

- به خاطر توکا هم که شده بیا برویم.

چند روز نگذشته بود که بلیط هواپیما گرفته بود و ساک‌هایش را بسته بود. احساس کردم دارم توکا را از دست می‌دهم... در واقع مسأله خودکشی بهرام بعد از بمباران تهران، بهانه‌ای بود تا زخم بتواند توکا را با خودش ببرد. اگرچه این روزها خوشحالم که اینجا نیستند و موشک و راکت و مصائب دیگر جنگ تهدیدشان نمی‌کند». (کوشان، ۱۳۶۹: ۱۰)

همین‌طور فرار مردم از تهران: «گنبد کاووس که می‌رسیم، به چند گاراژ سر می‌زنیم. هیچ کدام ماشین برای تهران ندارند. شهر شلوغ است و همه جور آدمی دیده می‌شود. پیش از این که آمده بودم، ترک، ترکمن و بلوچ زیاد می‌شد، اما حالا بیشتر از هر کس، شهروند تهرانی دیده می‌شود با ماشین‌های کوچک و بزرگی که با باربندهای پریشان رفت و آمد را مشکل کرده‌اند». (همان، ۸۳)

جواد مجابی در «شب ملخ» با نگرش منفی به جنگ، به مهاجرت و آوارگی مردم به علت ناامنی اوضاع و احوال شهرها اشاره کرده است. راوی در مورد فرار خود و خانواده‌اش می‌گوید: «روزهای غریبی بود، از خانه‌ای به خانه دیگر، از شهری به شهر دیگر می‌رفتیم، آواره بودیم». (مجابی، ۱۳۶۹: ۹)

همین‌طور در مورد فرار مردم به سایر شهرها بیان می‌شود که: «جنگ تشدید شده است با موشک و راکت و بمب. هر که می‌تواند از پایتخت فرار می‌کند. اتوبان شلوغ شده است. شهرهای کوچک شلوغ، خانه‌آشنایان و اقوام شهرستانی هم شلوغ». (همان، ۸۶)

۶. رویکرد اجتماعی پیروزی در جنگ

عراق با فکر اشغال چند روزه ایران، حمله تجاوزگرانه خود را آغاز کرد، اما از همان ابتدا با مقاومت‌های مردمی روبه‌رو شد؛ مردمی که با دست خالی از خانه و کاشانه، سرزمین و مملکت خود دفاع می‌کردند و علی‌رغم تصویری که لشکر عراق داشت، مانع پیشرفت سریع و چند روزه در خوزستان شدند. با این حال به دلایل گوناگون از جمله مخالفت‌ها و خیانت‌های رئیس‌جمهور وقت (بنی صدر)، غافلگیر شدن نیروهای نظامی ایران و آماده نبودن آن‌ها، نبود وحدت کافی بین نیروهای ارتش و سپاه و بسیج، نداشتن افسران و فرماندهان خبره و زبده، کمبود سلاح‌های جنگی و... باعث شد تا خرمشهر پس از ۳۴ روز مقاومت در آبان ماه ۱۳۵۹ سقوط کرد و از خاک میهن جدا شد.

بعد از آن نیروهای ایرانی طی دو سال، تمام تلاششان را برای بازپس‌گیری خرمشهر به کار گرفتند و با برطرف شدن مشکلات اساسی و تدابیر به موقع و مدبرانه امام (ره) و به عهده گرفتن فرماندهی کل قوا توانستند خونین شهر را به آغوش کشور بازگردانند.

با این آزادسازی، مردم ایران به ادامه جنگ به نفع ایران امیدوار شدند، نظر فرماندهان نظامی تغییر کرد و به جای دفاع به فکر پیش‌روی افتادند، اما حامیان عراق و حتی جامعه اروپایی (ده کشور عضو آن) نگرانی خود را از ادامه جنگ و خسارت ابراز نمودند و موضع حمایت از پایان جنگ و مذاکره را برای حل اختلاف در پیش گرفتند. (رک مرکز فرهنگی تربیتی نور ولایت، ۱۳۷۹: ۱۳۰-۱۳۷)

«نخل‌های بی سر» فراست به مقاومت مردم خرمشهر می‌پردازد. کل داستان در مورد مظلومیت مردم خرمشهر است و این‌که چگونه بدون دفاع و با دست خالی در مقابل دشمن ایستادگی کردند. همین‌طور به آوارگی زنان و کودکان و اختلافات بین نیروهای نظامی و حتی خیانت‌های رئیس‌جمهور وقت و واقعیت‌های دیگر آن روزگار اشاره کرده است:

«تا دو سه روز پیش، آن سوی شط دست خودشان بود و پایشان جا به جای کوچه پس کوچه‌هایش را نوازش می‌کرد. خاکش را می‌زد، اما حالا غریب و اسیر افتاده و زمینش زیر گام‌های سنگین دشمن، لگدمال می‌شود. خاکش به اسارت آن‌ها درآمده و حالا در و دیوارش را خمپاره‌ها و گلوله‌های خودی زخم می‌زند». (فراست، ۱۳۸۶: ۱۳۵)

در پایان داستان نیز خبر آزادی خرمشهر توسط صالح به مادر ناصر می‌رسد:

«- بتول خانم، یه خبر خوش، تبریک تبریک! ...

- خرمشهر آزاد شده؟

- آره؛ بلاخره گرفتیمش؛ من از خط او دمدم مهمات ببرم، گفتم اول خبر و به شما بدم که مادر دو تا شهیدین...» (همان، ۲۳۵)

همین‌طور احمد محمود که داستان «زمین سوخته» را در مورد اوضاع و احوال مردم اهواز نوشته است، اما جریان سقوط خرمشهر را در لابه‌لای داستان خود گنجانده است:

شاهد می‌گوید:

«- خرمشهر سقوط کرد!... یقین دارم!

اما خرمشهر هنوز سقوط نکرده است. هنوز بچه‌های پر تب و تاب خرمشهری، جوان‌های پرشور سیزده-چهارده ساله به کمر خود نارنجک می‌بندند و قهرمانانه، خود را به زیر تانک‌های دشمن می‌اندازند و حماسه می‌آفرینند.» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۰۴)

مردیها در رمان خود «در شعله‌های آب» به حملات عراق در همان روزهای آغازین جنگ پرداخته، به خصوص حمیدیه و سوسنگرد، اما در قسمتی از داستان نیز به وضع خرمشهر اشاره نموده است: «وضع خرمشهر خرابه. گمرک سقوط کرده. به بستان هم دوباره حمله شده. بچه‌ها عقب نشستند.» (مردیها، ۱۳۷۹: ۳۱۶)

در «زمستان ۶۲» فصیح تنها در صفحه ۲۷۸ به این جمله برمی‌خوریم که «تو بسیج بودم، در عملیات آزادسازی خرمشهر».

۷. رویکرد اجتماعی حضور زنان

زنان در عرصه‌های دفاعی و رزمی کشورها نقش و جایگاه خاصی دارند. در حماسه مقاومت مردم ایران نیز حضور زنان گسترده‌تر شد. گاه برخی زنان در خطوط مقدم دیده می‌شدند و برخی در پشت جبهه از هر راهی که می‌شد به رزمندگان کمک می‌کردند. آن‌ها مادران، همسران و خواهرانی بودند که برای رسیدن به هدف والای خود از عشق و علاقه می‌گذشتند و جگرگوشه‌های خود را راهی میدان نبرد می‌کردند؛ بنابراین ادبیات دفاع مقدس و به خصوص نویسندگان این عرصه، نتوانسته‌اند چشم خود را به روی این مقاومت و صبر و شکیبایی و هم‌چنین حضور همه‌جانبه زنان ببندند؛ از این رو در آثار خود هر کدام به نوعی به کارکردها و نقش‌های متفاوت زنان در دوران جنگ اشاره کرده‌اند.

زنان وصف شده در ادبیات دفاع مقدس را می‌توان به شش گروه تقسیم نمود: همسران و مادران شهدا و جانبازان، زنان روشن‌فکر، زنان پرستار، زنان مرز نشین و سایر زنان. (سلیمانی، ۱۳۸۰: ۶۳)

ایتار و فداکاری مادران و همسران شهدا و جانبازان جایگاه خاص خود را دارد، اما گروه دیگر از زنان حاضر در اجتماع، زنان دلاوری بودند که اسلحه به دست گرفتند و همراه با مردان، با خصم نبرد کردند. یکی از رزمندگان نیروی دریایی ارتش می‌گوید: «در قبرستان خرمشهر که تفنگ m1 بر دوش داشت. گفتم: مادر چه می‌کنی؟ گفت پسر و دخترم آنقدر جنگیدند تا شهید شدند و اینجا خفته‌اند؛ من می‌روم تا راهشان را ادامه دهم. هرچه او را منع کردیم، نپذیرفت و گفت: باید از دینم دفاع کنم. این تنها وظیفه شما پسرانم نیست؛ بلکه وظیفه من هم هست. او ماند و جنگید و سرانجام با ترکش خمپاره شهید شد.» (سنگری؛ عبدالمی، ۱۳۸۰: ج ۳، ۳۱)

این زنان از چشم نویسندگان دور نمانده‌اند و گاه در رمان‌هایشان به آن‌ها اشاره نموده‌اند. در «زمین سوخته» ننه باران چهره حماسی و دردمند زنی را نشان می‌دهد که با وجود از دست دادن تنها پسرش، دست از مقاومت بر نمی‌دارد؛ اسلحه به دست می‌گیرد، آموزش می‌بیند و به مبارزه با عوامل دشمن و غارت‌گران اموال مردم می‌پردازد:

«ننه باران کار با اسلحه را خوب یاد گرفته است، با هزار کلنجار عاقبت شورای محله را راضی کرد که روزها، وقتی که بیکار است گاهی با اسلحه، تو میدان بدهد.» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۹۷) غیر از باران، زنان و دختران دیگری نیز آموزش تیراندازی دیده و هم‌پای رزمندگان در خیابان‌ها نگهبانی می‌دادند:

«دختر بلند بالایی که شلوار نظامی به پا دارد و روسری بسته است و دو نوار فشنگ لخت، چپ و راست حمایل کرده است و فشنگ‌ها رو زمینه سیاه پیراهن نور خورشید را بازمی‌تابند. تفنگش را رو هوا تکان می‌دهد و رو به سربازها و پاسدارها- که با کامیون در گذرند- فریاد می‌کشد» مرگ بر آمریکا» (همان، ص ۲۱۹)

همین طور شخصیت هانیا در «گنجشک‌ها بهشت را می‌فهمند» نماد زن شجاعی است که همراه دوستش به پناه می‌رود و با وجود شهادت دوستش هم چنان محکم می‌ماند تا از ارزش‌های انقلاب و آرمان‌هایش دفاع کند. در قسمتی از داستان اشاره شده که آعلیجان و حسن به سوسنگرد آمدند: «آنجا برخوردند به فرجود و چریک‌هاش و ما- من و بابام. فرجود کارکشته‌های جنگ پناه را جمع کرده بود دور خودش، بابام را حتی، شاید بتواند حصر سوسنگرد را مثل حصر پناه بشکند. من هم به اصرار خودم آدمم تا همسر خود را دیده باشم، هم کاری اگر از دستم برآمد نگذارم زمین بماند. من رفتم به بیمارستان‌ها و چادرهای امداد و آمبولانس‌های آژیرکش و...». (بنی عامری، ۱۳۸۵: ۳۲۲)

و شهناز خواهر ناصر در «نخل‌های بی‌سر» یک نمونه کامل از زنان مبارز است و در مسجد کلاس قرآن دارد. با شروع جنگ حاضر به ترک شهر نیست. در مسجد می‌ماند و در کارهایی مثل ساخت کوکتل مولوتوف و پرستاری از مجروحان و زخمی‌ها شرکت می‌کند و حتی کار با تفنگ را یاد می‌گیرد و سرانجام به شهادت می‌رسد: «ناگهان در میان چند زن و دختر که تفنگی را باز کرده‌اند و به آن ور می‌روند، خواهرش، شهناز را می‌بیند...» (فراست، ۱۳۸۶: ۵۰)

بلقیس سلیمانی معتقد است متاسفانه این شخصیت پرداخت مناسب داستانی نشده است و از آنجا که نویسنده پای‌بند واقعیات است، بیشتر این شخصیت را معرفی می‌کند تا از فعالیت‌های او و چگونگی شهادتش سخن بگوید. (سلیمانی، ۱۳۸۰: ۷۱)

گروه دیگری که در جبهه حضور داشتند و نقش آن‌ها بسیار مهم و پررنگ بود، زنان پرستار بودند؛ زنانی که در مناطق جنگی و زیر آتش دشمن، پروانه‌وار و با عشق و علاقه به مجروحان امداد رسانی می‌کردند و هر کدام از رزمندگان و مجروحین را هم چون خانواده خود می‌پنداشتند.

فراست در «نخل‌های بی‌سر» به زنانی اشاره می‌کند که به پرستاری از مجروحان و زخمی‌ها مشغول‌اند؛ مثل خواهر ناصر، یا پرستاران حاضر در بیمارستان‌ها:

«یک گوشه دیگرش چند زن و دختر دور و بر زخمی‌ها می‌پلکند و به آن‌ها می‌رسند.» (فراست، ۱۳۸۶: ۵۰)

در رمان «گلاب خانم» فراست پرستار دلسوزی را وارد داستان می‌کند که داوطلبانه به پرستاری از مجروحان پرداخته است و زمانی که تمامی پرستاران از تعویض پانسمان موسی سر باز می‌زنند، خانم اقبالی با محبتی خواهرانه از موسی مراقبت می‌کند. او «پرستار افتخاری بخش بود. بی هیچ مواجبی آمده بود و مدت‌ها پرستار زخمی‌ها بود.» (فراست، ۱۳۷۴: ۸۱)

همین‌طور خانم فاطمی پرستار موسی در بیمارستان که اکنون به ملاقات موسی در آسایشگاه آمده: «زن او را که عازم دید پرسید:

- نمی‌شناسی، نه؟ ...

- من فاطمی هستم، پرستار بیمارستان.» (همان، ۱۲۹)

در رمان «گنجشک‌ها بهشت را می‌فهمند» تنها به پرستار شهیدی اشاره شده که پیکرش از هلیکوپتر آویزان شده است: «جنازه پرستار را خودش تنها بغل زد و آورد. گیسوی بلند و سیاه پرستار تا پایین پای خاله ژینو موج داشت و گاهی کشیده می‌شد روی خاک. به هیچ‌کس، حتی آعلیجان، اجازه نداد کمکش کند.» (بنی عامری، ۱۳۸۵: ۱۱۵)

گروه سوم، زنانی هستند که در طی هشت سال دفاع مقدس از هر روشی که می‌توانستند به حمایت و پشتیبانی از رزمندگان پرداختند؛ مانند برخی از زنان خرمشهری که نمی‌توانستند خود را از فرزندان جوان دلیرشان، از سربازان، پاسداران و نیروهای مردمی جدا ببینند و آن‌ها را زیر رگبار مسلسل‌ها و توپخانه دشمن رها کنند، هم‌چنان در شهر ایستادگی می‌نمودند و برای رزمندگان غذا می‌پختند.

فراست به این زنان اشاره می‌کند: «زن کوتاه و سیاه چرده‌ای که چراغ گازش را وسط خیابان رستاخیز گذاشته است. قابلمه بزرگی روی چراغ می‌جوشد و از آن بخار بیرون می‌آید. زن خیس عرق شده، اما سخت مشغول کار است... ناصر می‌پرسد: چه کار می‌کنی مادر؟ و او پاسخ می‌دهد: آشپزی ننه، آشپزی». (فراست، ۱۳۸۶: ۳۹)

«ندیده بودم تا آن روز زنی حدود پنجاه ساله دو پر چادرش را گره بزند پشت گردنش سوار موتور گازی بشود، برود ترک موتورش زخمی بار بزند.» (بنی عامری، ۱۳۸۵: ص ۲۸۸)

اسماعیل فصیح در «زمستان ۶۲» از زبان آریان می‌گوید: «اینجا... جای خواهرها و مادرهای شهدا و زن‌های شهداست که به پشت جبهه می‌آیند و با عشق و درد لباس‌های خونی شهدا و زخمی‌ها را توی دیگ‌های گنده می‌شویند و توی آفتاب پهن می‌کنند و حجله شب زفاف و عجله شب اول قبرشان یکی است.» (فصیح، ۱۳۸۲: ۴۲۴)

۸. رویکرد اجتماعی از دست دادن یک رهبر

یکی از مهم‌ترین مسائل سیاسی اجتماعی که در اواخر دهه شصت رخ داد، رحلت امام خمینی (ره) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران بود؛ رهبری که حضورش باعث شد مردم و نظامیان کشور هشت سال جنگ تحمیلی را دوشادوش هم پیش ببرند و تمام تلاش‌ها و نقشه‌های دشمنان بر علیه کشورمان را نقش بر آب کنند. خبری که نه تنها مردم ایران بلکه تمام دنیا، دولت‌ها، دوست و دشمن را تحت تأثیر قرار داد. دوستان از این خبر اندوهگین شدند و نگران آینده ایران و دشمنان در خیال خام خود خوشحال و امیدوار به چنگ انداختن به کشورمان گشتند، غافل از این‌که مجلس خبرگان بسیار دقیق و به موقع با انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به عنوان رهبر انقلاب اسلامی به این نگرانی‌ها و نیرنگ‌ها خاتمه می‌دهد.

در بین رمان‌های مورد بحث این پژوهش، فقط «ارمیا»ی امیرخانی به رحلت امام اشاره کرده است. امیرخانی در چند صفحه پایانی رمانش رحلت امام و چگونگی مراسم تشییع امام را وصف کرده و توصیفات آن روز آنقدر طبیعی و واقعی است که با خواندن آن، مخاطب خود را در میان انبوه جمعیت عزادار می‌یابد. ارمیا زمانی که در معدن از رحلت امام آگاه می‌شود، در بهت و ناباوری سیر می‌کند: «تو نمی‌فهمی داری چه می‌گویی! مرد، مگر امام هم می‌میرد؟! داری چه می‌گویی؟» (امیرخانی، ۱۳۸۸: ۱۹۷)

امیرخانی با نگرشی مثبت به جنگ، حضور امام را برای مردم همانند هوا می‌داند یا هم‌چون آب برای ماهی که بدون آن نمی‌شود زندگی کرد: «امام مثل بقیه نبود. با همه فرق می‌کرد. امام مثل هوا بود؛ همه آن را تجربه می‌کردند. به نحو مطبوعی، عمیقاً آن را در ریه‌ها فرو می‌بردند، اما هیچ وقت لازم نبود راجع به آن فکر کنند. هوا ماندنی است. امام دریا بود. ماهی حتی اگر نهنگ هم باشد، درکی از خارج آب ندارد. امام مثل آب بود؛ ماهی‌ها به جز آب چه می‌دانند؟... ارمیا ماهی بی دست و پای حلال گوشتی شده بود روی زمین!» (همان، ۲۰۱)

«سیل انسان‌ها به سمت بهشت زهرا در حرکت بودند. جمعیت از در و دیوار می‌جوشید. آن قدر تعداد آدم‌ها زیاد بود که از هر طیف و گروهی می‌شد نمونه‌ای پیدا کرد. زن‌ها، مردها و بچه‌ها، همه و همه به سمت بهشت زهرا می‌رفتند؛ هر کس با هر وسیله‌ای که داشت. در وانت‌ها و کامیون‌ها آن قدر آدم سوار شده بود که از آن‌ها فقط یک حجم انسانی در حال حرکت پیدا بود.» (همان، ۲۱۳)

«جمعیت به سمت جلو هجوم می‌آورد؛ آرام، اما با فشار زیاد. بعضی‌ها احساس می‌کردند زمین زیر پایشان مثل بدن آدمیزاد نرم شده است، اما هیچ کدام فرصت فکر کردن نداشت. ارمیا دمر روی زمین افتاده بود. تلاش می‌کرد که بلند شود. بلند شد. دو دستش را ستون کرد. جمعیت به چپ و راست حرکت می‌کرد. پاهای تنومندی داشت به صورت ارمیا فشار آورد. دست راست ارمیا تحمل نکرد. دردی از ناحیه آرنج. دستش تا شد. غلت زد. طاق باز روی زمین افتاده بود.» (همان، ۲۲۳)

۹. رویکرد اجتماعی آزادی اسیران

با شروع جنگ، اسیر شدن و اسیر گرفتن یکی از مسائلی بود که رزمندگان با آن درگیر بودند. تعداد زیادی از رزمندگان شجاع اسلام نیز اسیر رژیم بعثی عراق شدند و سال‌های سنگین، دشوار و تلخ اسارت، آن‌ها را به یاد روزهای دردناک و اندوهباری می‌انداخت که بر کاروان اسیران کوفه و شام گذشت. آن‌ها با یادآوری مصائب اهل بیت (ع) صبوری و شکیبایی پیشه می‌کردند و در کنار تحمل سختی‌ها، به تقویت روحیه خود می‌پرداختند.

در مرداد ۱۳۶۹ عراق و ایران برای تبادل اسرا توافق کردند. اولین گروه هزار نفری از اسرای ثبت‌نام شده ایرانی در همین تاریخ از مرز خسروی وارد خاک ایران شدند و فردای آن روز هزار نفر از اسرای عراقی به کشورشان بازگشتند. به علت وضعیت بحرانی منطقه، در سه روز بعد میزان تبادل به سه هزار نفر رسید و بعد از آن نیز حدود هشتاد هزار اسیر (چهل هزار نفر از هر طرف) مبادله شد. سپس جست‌وجو و همکاری برای تحقیق و تفحص اجساد شهدا بین دو کشور آغاز شد. (ولایتی، ۱۳۷۶: ۴۷۷-۴۸۱)

از آثار مورد بررسی در این پژوهش، تنها بنی‌عامری در «گنجشک‌ها بهشت را می‌فهمند» در چند جمله به حال و هوای مردم، هنگام آزادسازی اسرا پرداخته است. سایر نویسندگان در آثار خود به مسائلی چون اسیر شدن نیروهای ایرانی، به اسارت گرفتن سربازان دشمن، اسیر شدن زنان در شهرهای مرزی و سفارش به چگونگی برخورد با اسرا اشاره کرده‌اند و از لحظه آزادی اسرا سخن نگفته‌اند.

در «گنجشک‌ها بهشت را می‌فهمند» آمده است: «من توی زندان‌های عراق در به در بودم که آمدند خبر دادند آعلیجان را ارونند ازم گرفته‌ست.» (بنی‌عامری، ۱۳۸۵: ۱۷۳)

همین‌طور درباره اسیر شدن زنان در سوسنگرد: «همین امیرعلی خودمان. کم رفت و دنبال خواهرهایش گشت توی بیابان‌های سوسنگرد. چی دستش را گرفت جز یک استخوان که هیچ معلوم نیست مال آن‌ها باشد.» (همان، ۲۹۸)

حسون می‌خواهد سرباز عراقی را که اسیر کرده بکشد، اما آعلیجان «دست سرباز را باز کرد و گفت آزادی پاشو برو رد کارت. آب هم از قمقمه‌اش بش داد. سرباز گفت مطمئنی. حسون سر جنباند. سرباز گفت مطمئنی نمی‌خواهی مرا از پشت بزنی. گفت ولت می‌کنم بروی تا باز بتوانم پشت آن تیربار بینمت.» (همان، ۳۲۴)

در رمان «در شعبه‌های آب» هم به رفتار با اسرا اشاره شده: «هاشم عبود را صدا زد: - به اسرا غذا داده‌ای؟

- نه. - بیا مقداری از این غذا بردار و برایشان ببر. دست‌هایشان را هم باز کن بگذار با خیال آسوده چیزی بخورند.» (مردیها، ۱۳۷۹: ۸۳)

در قسمتی دیگر از داستان، اسرای عراقی در مورد انگیزه آمدن به جنگ چنین می‌گویند:

«اسیر اول می‌گوید جنگ یک غریزه است، من برای اطفای این غریزه می‌جنگم.

اسیر دوم می‌گوید برای آزادی سرزمین عربی به اینجا آمده‌ایم.

اسیر سوم می‌گوید اگر نمی‌آمدم، می‌کشتندم.» (همان، ۸۸)

زمانی که راوی و حیدر گمان می‌کنند که ممکن است در چنگ عراقی‌ها اسیر شوند، راوی با خود می‌اندیشد: «بر سر دوراهی، دلم زیر بار تردید می‌لرزید. هیجان منفوری تمام سلول‌هایم را می‌شوراند. یک آن ننگ تسلیم، شکنجه، زندان و دربه‌دری نیش در پیکر روحم می‌خلید و آن دیگر مرگ. مرگی که گویا آن قدرها هم که گمان می‌بردم برای آن آماده نبودم. اسارت؟ بالاخره اسارت هم نوعی مبارزه است. خیلی از بزرگان هم اسیر شده‌اند و بعد آزاد. و در دوران آزادی هم کارهای بزرگی کرده‌اند. شرم ندارد. تسلیم که نیست. مجبورم. اما شهادت چه؟ رها می‌شویم. با خیالی آسوده در محضر حساب و کتاب. چه کار کنم؟» (همان، ۳۵۳)

فراست نیز در «نخل‌های بی سر» در مورد رفتار با اسرا زمانی که رضا دشتی چند عراقی را اسیر می‌کند و فرهاد می‌گوید آن‌ها را بکشیم، رضا پاسخ می‌دهد: «ما که نمی‌خواهیم مقابله به مثل کنیم! تازه، آگه ام ئی قصد در کار باشه خودسرانه نمی‌تونیم. همه چیز انقلاب باید اسلامی باشد؛ حتی اسیر گرفتنش». (فراست، ۱۳۷۴: ۶۰)

اسیرها را به مسجد می‌برند: «ناصر از جیب پیراهنش قدری نخ پیدا می‌کند. رضا نخ را دو پاره می‌کند و با آن، دست دو اسیر بقیه درشت‌تر و بلندترند، می‌بندد و بعد هر دویشان را می‌آورد. چفیه گل باقالی خودش را هم باز می‌کند و به دست اسیر لخت می‌بندد. غیر از او که لخت شده بقیه عرق‌گیر به تن دارند. رضا اسیر لخت را جلوی دو عراقی درشت هیکل می‌اندازد و بقیه را به جلوی او می‌کند. به ناصر می‌گوید:

- ناصر جون، فاصله تو کمتر از ده متر نمی‌کنی. به شهرم که رسیدی، فقط به همون حاج آقا شریفی که گفتی تحویلش میدی.» (همان، ۶۳)

احمد محمود هم در «زمین سوخته» آورده:

«فاضل می‌گوید: ولی اسیری را نمی‌کشن. عادل می‌رود تو حرفش: ئی نامردا را باید کشت! باران حرف فاضل را می‌برد: وقتی که ئی نامردا سر بچه‌های ما را که اسیر میشن گوش تا گوش می‌برن و حتی یک نفرشان را هم به اسیری نمی‌برن، باید نقل و نبات بهشون داد؟... باید از این بدترم باشون رفتار کرد و تازه، با همشون که این‌طور رفتار نمی‌کنیم.» (محمود، ۱۳۷۸: ۱۸۵)

«اسیران از حسینیه بیرون می‌زنند. همه مرد و بلند می‌شوند. به همدیگر زور می‌آورند تا خودشان را جلو بکشند.

- قیافه‌شو نیگا کن. با اون سیبیلش عین شمر ذوالجوشنه!

- همینا بچه‌های ما را کشتن! ...

اسیران با دست‌های بسته و به هم فشرده، از میان پاسداران به طرف اتوبوس‌ها می‌روند...

نگاه اسیران سرگردان است. انگار که از مردم وحشت کرده‌اند. وقتی که سوار می‌شوند و خود را در پناه دیوارهای اتوبوس و تفنگ پاسداران می‌بینند، نفس می‌کشند و لبخند می‌زنند.» (همان، ۹۳)

بایرامی در «عقاب‌های تپه ۶۰» نگرشی مثبت به جنگ درد. او زمانی که بچه‌هایی که برای گشت رفته بودند دیر می‌کنند، می‌گوید: «اما سه شبانه روز از ایشان خبری نشد. برای همین هم، همه فکر کردند که افتاده‌اند تو کمین عراقی‌ها، خلاصه، به همه واحدهای دورو بر آماده باش کامل داده شد؛ چون ممکن بود اسیر شده باشند و نتوانند زیر شکنجه طاقت بیاورند و اطلاعاتشان را لو بدهند.» (بایرامی، ۱۳۸۶: ۳۰)

هنگامی که سعید به همراه دوستانش برای گشت رفته و دوستانش دیر می‌کنند، این فکر به سرش می‌زند که «حتماً برای بچه‌ها را اسیر کرده‌اند و حالا هم آمده‌اند برای گرفتن ما». (همان، ۱۰۶)

مجابی در اپیزود «شاطر خدنگ» می‌گوید: «سه نفر از اشرا که قبلاً در فیلم دیده‌ایم محمد را می‌گیرند، دست و پای او را می‌بندند، توی گاری انداخته و می‌برند.» (مجابی، ۱۳۶۹: ۲۰۸)

او از اردوگاه‌ها هم سخن می‌گوید: «نمای عمومی از اردوگاه‌ها با سیم‌های خاردار دور تا دورش و عمارات سیمانی زمخت وسطش همه مثل هم. داخل اردوگاه، آدم‌هایی دیده می‌شدند، کوچک، همسان، مشخص.» (همان، ۲۱۶)

۱۰. رویکرد اجتماعی نقش دشمنان داخلی

یکی از مسائل اجتماعی دهه شصت و هفتاد و حتی امروز وجود منافقین و فعالیت‌های آنان است. منافقین به عنوان ستون پنجم ارتش عراق بودند که در خلال جنگ تحمیلی دست به اقدامات و عملیات‌های ترور و خرابکاری زدند که برخی از آن‌ها عبارتند از: ترور رزمندگان و فرماندهان نظامی در داخل ایران، جاسوسی از تحرکات نظامی ایران، انجام تبلیغات مسموم از طریق رادیوی اختصاصی این گروه در عراق و نیز شایعه‌سازی برای تحت‌الشعاع قرار دادن حمایت‌های مردمی از جبهه‌ها. (شیرعلی نیا، ۱۳۹۳: ۲۵۶)

امام خمینی در مورد مقابله با ستون پنجم به فرماندهان فرمودند: «باید فرماندهان و همه افراد قوای مسلح با کمال دقت مواظب باشند تا ضد انقلاب در سنگرهای آنان و در جبهه‌ها نفوذ نکنند و با تبلیغات باطل خود، جنگ‌های ما را تضعیف نمایند». (شیداییان، ۱۳۸۰: ج ۴، ۱۵۰)

از جمله کارهایی ضد انقلاب به آن مبادرت نمود، ترور شخصیت‌های برجسته انقلاب یا فرماندهان بزرگ نظامی بود؛ مثل ترور نافر جام آیت‌الله خامنه‌ای، ترور دکتر بهشتی و ۷۲ تن از مقامات مملکتی، ترور آیت‌الله مدنی و ترور آیت‌الله دستغیب. (حماسه ایران، ۱۳۸۶: ۱۱۵)

از دیگر فعالیت‌های گسترده ضد انقلاب بمب‌گذاری در مناطق شلوغ و پر رفت و آمد بود. منافقین حتی برای ایجاد ترس و وحشت در بین مردم و این‌که آن‌ها را نسبت به حکومت بدبین و ناراضی کنند، دست به ربودن هواپیماهای مسافربری زدند؛ هرچند موفق نشدند.

در رمان‌های مورد بحث این پژوهش، به طور دقیق و مستقیم به این حوادث یا فعالیت‌های گسترده منافقین و ستون پنجم اشاره نشده است، اما در تعدادی از این رمان‌ها به نفوذ ستون پنجم در بین نیروهای نظامی یا بمب‌گذاری‌ها به طور مختصر پرداخته شده است. بیشترین اشاره را مردیها در رمان «در شعله‌های آب» داشته است؛ چراکه نفوذ منافقین و ستون پنجم در بین نیروهای نظامی در اوایل جنگ بسیار زیاد بود.

در همان ابتدای داستان هاشم می‌گوید: «تو همین جا می‌مانی توی ده. اگر از ستون پنجم یا گشتی‌های دشمن خبری شد درگیر نشو. نباید عملیات لو برود. فقط مواظب اوضاع باش که در دسر برایمان درست نکنند. من می‌روم». (مردیها، ۱۳۷۹: ۱۲)

«چرا این‌ها این هدف‌ها را این قدر حساب شده می‌زنند؟ صدایی شنیدم. ستون پنجم گرا می‌دهد. بمب‌ها یکی پس از دیگری روی زمین می‌افتد.» (همان، ۲۰)

همین نگرش در بین رزمندگان باعث شده بود که جو بی‌اعتمادی هم در بین نیروها شکل بگیرد: «داد از این ستون پنجم. همیشه به ستون پنجم فکر می‌کردم. یعنی همه فکر می‌کردند. هیچ جا ایمن نبودیم. همه طرف را باید می‌پاییدیم. پیش و پشت و به خصوص پهلو. هر لحظه منتظر بودیم یکی از بچه‌ها ستون پنجمی از کار در آید. به هر کس برمی‌خوردم، اولین چیزی که به ذهنم خطور می‌کرد، این بود که شاید ستون پنجم باشد.» (همان) وقتی که حیدر و راوی در قایق هستند و صدایی به زبان عربی به آن‌ها می‌گوید: قفا! و بعد از لحظاتی به فارسی می‌گوید: از تو قایق بیا بیرون. راوی می‌گوید: خوب پس خائن هم همراهشان هست. فکر نمی‌کردم در چنگال به دشمن هم‌زبانی جز حیدر داشته باشم. لعنت به این ستون پنجم.» (همان، ۳۵۴)

در «گنجشک‌ها بهشت را می‌فهمند» نویسنده به حضور ستون پنجم در خرمشهر اشاره می‌کند:

«نعمان که با زن پا به ماهش در خرمشهر است یک ستون پنجم است. روزی قصد داشته یک ساک پر از بمب را به حسون بدهد تا ببرد داخل استادیوم، ولی بعدا پیشیمان می‌شود و ساک را از او می‌گیرد و به درون اروند می‌اندازد، حالا زنش و حسون می‌دانند که او یک خائن است. زنش برای او شیرین پلو با مرگ موش می‌پزد... ساک را خودش آمد برد. عرق‌هایی به چه درشتی نشسته بودند کف پیشانی‌اش که سابقه نداشت بینمشان. نفس نفس هم می‌زد. آمد گفت ساکش را بدهم برود... همان روز مردم به هم می‌گویند مردی خبردار شده‌ست رفته‌ست آن را انداخته‌ست توی کارون منفجر شده است.» (بنی عامری، ۱۳۸۵: ۲۹۹)

همین‌طور به حضور کومله و دموکرات در پاوه پرداخته است:

«آعداد به مردم می‌گوید، مطمئن باشید که نه تنها پاوه بلکه تمام کردستان را از دست کومله‌ها آزاد می‌کنیم. اگر یک نفر... فقط یک نفر هم بماند... و این دست را تنها نگذارد... مطمئن باشید پاوه که هیچی... تمام کردستان را براتان آزاد می‌کنم.» (همان، ۱۴۹)

اسماعیل فصیح هم در «زمستان ۶۲» به بمب‌گذاری منافقین در نزدیکی هتل اشاره کرده است: «توطئه منافقین بوده! توی اتومبیل یا زیر اتومبیل کار گذاشته بودند.» (فصیح، ۱۳۸۲: ۳۴۹) و این‌که «گفتند بمب‌گذاری عناصر داخلی بوده!» (همان، ۳۵۱) احمد محمود در «زمین سوخته» به فعالیت‌های منافقین و ستون پنجم درون شهر اهواز برای گرا دادن و... اشاره کرده است. پاسدار می‌گوید:

«آخری ستون پنجم، خیلی نامردانه داره مردم را قتل عام می‌کنه! چند روز است که جا به جا، تو بازار، تو مسجد، تو پاساژها و هر جا که اجتماع مردم هست، بمب‌های دستی منفجر می‌شود. ستون پنجم برای ضعیف کردن روحیه مردم به هر کاری دست می‌زند، اما مردم روز به روز جری‌تر، مقاوم‌تر و دلیرتر می‌شوند. «این ستون پنجمی‌ها این روزها بدجوری ضربه می‌زنند. همین چند روز قبل، سر چهارراه سی متری - خمینی بمب گذاشتند. چهارراه سی متری - خمینی این روزها از همه جا شلوغ‌تر است. ساعت ده صبح بود که بمب منفجر شد. بمب را گذاشته بودند تو جا آشغالی کنار خیابان. طاق‌نما پایین آمد. ده - دوازده نفری از دست‌فروش‌ها و مشتری‌ها شهید شدند. زخمی‌ها از سی - چهل نفر بیشتر بودند. شکم منصور پاره شده بود. سر زنش - انگار که با کارد قصابی گردنش را بریده باشند - جدا شده بود. منصور، روزهای اول جنگ عروسی کرد. دو ماهی می‌شود.» (محمود، ۱۳۷۸: ۳۱۶) بایرامی نیز در «عقاب‌های تپه ۶۰» به این‌که ستون پنجم در لباس مبدل ظاهر می‌شدند این‌گونه اشاره کرده است: «دیروز، چوپانی را که همیشه اطراف آشپزخانه پر سه می‌زده، گرفته‌اند. از خورجین خرش، یک یوزی درآورده‌اند. معلوم شده که آقا ستون پنجم تشریف داشته.» (بایرامی، ۱۳۸۶: ۱۴۹)

فراست در «نخل‌های بی سر» در چند جا به حضور ستون پنجم پرداخته است. سرباز به ناصر می‌گوید: «می‌دونی که ستون پنجم چه خیانت‌هایی داره می‌کنه؟ هانا برای اینکه هم ما خیالمون راحت باشه و هم تو، بهتره بری پهلوی افراد گروهت. بچه‌های سپاه اون پشتن؛ پشت گمرک.» (فراست، ۱۳۸۶: ۱۰۷) یا زمانی که مدرسه سپاه را می‌زند، صالح می‌گوید: «شهید زیاد نداشتیم، اما زخمی زیاد بود. ستون پنجم، دقیق بهشون گزارش داده.» (همان، ۱۳۰)

۱۱. رویکرد اجتماعی مشکلات اقتصادی

یکی از مشکلات اقتصادی که معمولاً در شرایط سخت و دشوار به وجود می‌آید، «احتکار» است. محتکران با سوء استفاده از شرایط و فرصت‌های ایجاد شده، کالاها و اقلام گوناگون و مورد نیاز مردم را در انبارها پنهان می‌کنند و به نوعی کمبود مصنوعی در بازار به وجود می‌آورند تا بتوانند در فرصت مناسب، کالاهای خود را با قیمت گران‌تر و بیشتری به مردم بفروشند. در زمان جنگ که مردم به فکر همدلی و کمک به دولت و رزمندگان بودند، افرادی حضور داشتند که تنها به فکر جیب خود بودند. آن‌ها هر چند وقت یک‌بار، یکی از اجناس مورد نیاز مردم را احتکار کرده و آن را نایاب جلوه می‌دادند و سپس به چند برابر قیمت به فروش می‌رساندند. این امر باعث شد تا مردم در فشار زیادی قرار بگیرند که نه برای مردم قابل تحمل بود و نه برای دولت و مسئولان کشور. سرانجام در ۹ مرداد مجلس شورای اسلامی قانون «تشدید مجازات محتکران و گران‌فروشان» را تصویب کرد و دولت، مراکزی را تأسیس نمود تا به مسئله گران‌فروشی و احتکار بپردازند و شرایط را برای مردم بهتر نمایند. (حماسه ایران، ۱۳۸۶: ۳۹۲-۳۹۳)

این مسئله و وجود چنین افرادی در جامعه آن روز آن‌قدر اهمیت داشته و مهم و پر رنگ بوده است که اکثر نویسندگان در آثار خود آن را بازتاب داده‌اند. احمد محمود در داستانش به این نکته اشاره می‌کند که در آشوب جنگ، دزدی‌ها زیاد شده؛ حتی مردم گاه خود اقدام به انتقام و عدالت خواهی می‌کنند؛ مثل جریان اعدام رضا جیبیر و احمد فری که اسباب و اثاث خانه مش مسیب را دزدیده‌اند. کمبود مواد غذایی، کمبود سوخت، بیکاری، تنگ‌دستی و فقر همه و همه باعث عصبانیت مردم و در نتیجه حمله به محتکران می‌شود؛ به عبارتی جنگ بر جامعه و مردان تاثیر گذاشته و خشونت در بین مردم افزایش پیدا کرده بود که خود را به صورت افزایش دوزی، احتکار، گران‌فروشی، درگیری و... نشان داده و این موضوع از چشم نویسنده پنهان نمانده است.

کعبود بنزین باعث شده سقف بنزین طولانی شود و افراد فرصت طلب آن را گران بفروشند:

«- بازار بنزین داغ شده است...»

- لیتری صد تومن!

- صد تومن؟!... بر انصافت صلوات

- برو تو صف بنزین وایسا تا علف زیر پات سبز شه!

- شایدم ترکش بخوری! (محمود، ۱۳۷۸: ۲۷)

کل شعبان، مغازه‌داری که در چنین شرایطی فرصت را غنیمت دیده و هر روز اجناس خود را گران‌تر می‌کند. ننه باران می‌گوید: «آخه روز به روز گران‌تر می‌کنه. پنیر شد سیری سه تومن». (همان، ۹۷)

مردم از گران‌فروشی کل شعبان خسته می‌شوند و به مغازه‌اش حمله کرده و آن را غارت می‌کنند: «همه مردم محل و عده زیادی از محله‌های دیگر هجوم برده‌اند به دکان کل شعبان و دارند غارتش می‌کنند. مردم مثل مور و ملخ تو میدان، تو دهانه و درازای خیابان‌های کارون و مرکز شورای محل، بسته‌ها را و جعبه‌ها را و کیسه‌ها را رو دوش گرفته‌اند و دور می‌شوند.» (همان، ۲۰۲)

«تو اهواز، روز به روز دزدی بیشتر می‌شود. گاهی، محل‌ها خالی از سکنه است. گاهی تو محله‌ای تک و توکی زندگی می‌کنند. گاهی تو روز روشن، کامیونی مقابل خانه نگه می‌دارد و اسباب و اثاث خانه را بار می‌کنند. رهگذری- اگر باشد- فکر می‌کند که صاحب خانه است و چه بسا که صاحب خانه هم باشد و رهگذر، اگر حال و حوصله‌ای داشته باشد، از سر سیری، برای این که حرفی زده باشد یا شاید هم دردی کرده باشد به حرف می‌آید.»

- برادر، اسباب با تو کجا می‌بری. (همان، ۲۳۱)

دزدی زیاد شده است:

«خانه حاج خراسانی را زده‌اند. برایش جارو هم کشیده‌اند. خانه ناصر دوانی را زده‌اند. رو تلویزیونش - که خراب است- با ماژیک قرمز نوشته‌اند مال بد بیخ ریش صاحبش». (همان، ۲۳۲)

اسماعیل فصیح نیز همین مسائل را در رمان «زمستان ۶۲» بیان کرده است. زمانی که فرجام در کاروانش نبوده، دزد به آنجا زده و همه چیزش را برده است:

«در کاروانشو باز گذاشته بوده رفته بوده بیرون. آخر شب که برمی‌گردد همه چی رو بردن، الا وسایل میز و صندلی

و تختخواب رو که مال شرکته.» (فصیح، ۱۳۸۲: ۲۶۲) www.anjomani.org

«دو سه روز پیش دو تا دستگاه ویدئو هم از مرکز دزدیدن بردن. بیشتر ناراحتش کردن.»

- ویدئو دزدیدن؟ دست کی بوده؟

- دست کارمندانش بوده، تو انبار، قفل بوده. میگن دزد برده.» (همان، ۳۳۹)

منصور کوشان نیز در «محاق» به همین موارد پرداخته است. به علت افزایش دزدی در نقاط مختلف شهر ماشین‌های گشت و پاسبان‌ها حضور دارند. بهروز ماشین گشت آگاهی و سرهنگ و دو پاسبان را می‌بیند که جلو در ایستاده‌اند. آقای رحمتی می‌گوید:

«- شما تهران بودید آقای امانی و دزد آمد خانه ما؟»

- دو هفته‌ست تهران هستم.

- جناب سرهنگ معتقدند که کار خودی بوده. هر چه وسیله برقی داشتیم برده‌اند...

- کی این اتفاق افتاد؟

- نمی‌دانم. من چند ساعت پیش آمدم. چالوس هستم. آمدم برنج ببرم. باور نمی‌کنید که چالوس برنج گیر نمی‌آید.

اگر هم بود به قیمت خون پدرشان می‌دادند.» (محاق، ۱۳۶۹: ۱۵۴)

فراست نیز در «نخل‌های بی سر» در عین این‌که جامعه‌ای را به تصویر کشیده که پر از جنگ و خون‌ریزی و آوارگی و مقاومت و ایستادگی است و مردم و جوانان دلیری که مانده‌اند تا از شهرشان دفاع کنند را نمایش داده، اما در بین همین مردم به افرادی اشاره می‌کند که دور از هیاهوی جبهه‌ها، به زندگی عادی خود مشغول هستند و حتی به این فکر می‌کنند که چگونه جیب هم‌وطنان خود را در این بحبوحه جنگ خالی کنند و سود بیشتری به جیب خود بزنند یا مردمی که از گرانی و قحطی ترسیده‌اند و بیشتر از مقدار مورد نیاز مواد ضروری زندگی را تهیه می‌کنند.

«جلوی بقالی چهارراه مقبل غلغله است و جمعیت توی هم وول می‌خورند:

- محمد آقا، قند من چی شد؟

- برنج مونه ندادی.

- محمد آقا، قند ما قربون دستت.

-د، تو که همین دیروز یه بغل قند بردی.

- تو قند بده پولته بگیر، مگه مفتش مردم هستی؟، یعنی چه؟!» (فراست، ۱۳۸۶: ۲۸)

مردی که کنار جاده آبادان آب را لیوانی بیست تومن می‌فروشد: «مادر به سمت مرد میان‌سالی می‌رود که چند ساعت آب کنار دستش گذاشته و سر راه نشسته است. می‌گوید:

- این بچه تشنه شه؛ آب می‌خواد.

مرد لیوانش را برمی‌دارد و آماده پر کردن آب می‌گوید:

- بیست تومن

چشم‌های زن ورمی قلمبد و می‌خواهد دست دخترش را بگیرد و دوباره او را دنبال خود بکشد، اما دست دختر به طرف مرد میان‌سال دراز مانده و نگاهش حریصانه به آب است.» (همان، ص ۴۷)

فراست در رمان دیگر خود «گلاب خانم» نیز به افراد محترک و سودجو اشاره می‌کند؛ از جمله خسرو، شوهر خواهر موسی، تنها به فکر زندگی و جیب خودش است. او از موسی می‌پرسد:

«- راستی آقا موسی، از جنگ چه خبر؟ می‌گن حمله در پیش است، آره؟»

- چطور مگه؟ ...
حمله که میشه جنسو نباس فروخت. قیمت دوبله سوبله می‌کشد بالا، اما جنگ که راکد شد، قیمت هم متاسفانه می‌کشد پایین.

www.anjomanfarsi.ir

- اگه جنگ تموم بشه چی؟

- اون وقت آب از دماغ خیلی‌ها سرازیر میشه. نه، خدا کنه یه مدت دیگه وضع همین جور باشه. دو سال، جون تو اگه فقط دو سال دیگه جنگ طول بکشه‌ها، من یکی که بسم است. اگه هر چند وقت یه بار حمله هم باشد. چی میشه! سکه!!» (همان، ۱۹۵-۱۹۶)

جواد مجابی هم در «شب ملخ» جامعه جنگ‌زده‌ای را به تصویر کشیده که به علت مشکلات اقتصادی و معیشتی آن دوران، افراد جامعه دست به کارهای ناشایستی چون دزدی یا احتکار می‌زنند. او در این قسمت نیز نگاه بدبینانه خود را نسبت به جنگ به خواننده منتقل می‌کند.

وقتی بر اثر بمباران کتاب‌ها در محوطه پخش می‌شوند، گروهی از مردم آن‌ها را جمع می‌کنند و می‌برند: «کتاب‌ها روی زمین پخش و پلا می‌شد. دوست‌داران کتاب مفت، حتی در آن روزهای سخت هم نبودند. محوطه خیلی سریع پاک‌سازی می‌شد.» (مجابی، ۱۳۶۹: ۱۰)

او شرایط وخیم مردم در آن روزگار را به گونه‌ای توصیف می‌کند که خواننده نگاهی کاملاً بدبینانه و حتی مشمئزکننده پیدا می‌کند؛ مثلاً در اپیزود «بی رابطه با» این گونه بیان می‌کند:

«ما اگر چیزی نمی‌گوییم برای این است که دیگر گفتن چنین چیزهایی اهمیت ندارد، کار از کار گذشته است. من از این بالا دیدم که آن زن، گردن بریده را زیر لباس هایش قایم کرده بود و می‌دوید. با موج بمب دانه‌های مروارید یاقوت گردنبندش رفته بود توی گوشت تنش. زن که با خیال راحت توی آشپزخانه، دانه دانه آن را با کارد درآورد.» (همان، ۱۴۶ و ۱۴۷)

۱۲. نتیجه‌گیری

جنگ از عواملی است که مستقیم یا غیرمستقیم بر روی مسائل اجتماعی اثر می‌گذارد و کشور ما هم در طول هشت سال دفاع مقدس و سال‌ها پس از آن با رویکردهای متعدد اجتماعی روبه‌رو بوده است. برخی از مهم‌ترین رویکردهای اجتماعی که در رمان‌های دو دهه ۶۰ و ۷۰ یعنی سال‌های نبرد و سال‌های پس از جنگ به آن پرداخته شده عبارتند از: مهاجرت و تأثیر آن، آزادسازی اسرا، پیروزی در جنگ، از دست دادن رهبر، حضور زنان، مشکلات اقتصادی، و نقش دشمنان داخلی است.

رمان‌هایی که در موضوع جنگ و دفاع مقدس به نگارش در می‌آید نوعاً رویکرد اجتماعی دارند و طبیعی است که برخی مسایل و موضوعات اجتماعی را بازتاب دهند. این امر مشخص می‌کند رمان‌های پس از انقلاب تا چه حد دارای رویکرد اجتماعی بوده و نویسندگان به کارکردهای اجتماعی زبان و ادبیات فارسی توجه کرده‌اند.

با بررسی ده رمان برجسته با موضوع دفاع مقدس می‌توان نتیجه گرفت که درباره موضوع مهاجرت اکثر نویسندگان به یک اندازه سخن گفته‌اند، اما ظاهراً احمد محمود حرف بیشتری برای گفتن داشته است. امیرخانی در «ارمیا» بیش از سایر نویسندگان به بیان مسائل اجتماعی روزهای پایان جنگ و پس از آن پرداخته و روزهای تلخ و دردناک رحلت امام را به خوبی به تصویر کشیده است. فراست در «نخل‌های بی سر» در بیان یکی از بزرگ‌ترین رخدادهای جامعه یعنی سقوط خرمشهر، مقاومت مردم و تلاش برای آزادسازی آن را مطرح کرده و به نوعی به مسئله مهم اجتماعی پرداخته که باعث اندوه مردم و پس از آن باعث بازگرداندن شادی به دل مردم گشته است.

اکثر نویسندگان به موضوع اسارت رزمندگان اشاره کرده‌اند، اما بیش از همه، مردیها در رمان «در شعله‌های آب» آزادسازی اسرا را مد نظر قرار داده است. حضور زنان در رمان‌ها بسته به موضوع اصلی، کم و بیش مورد توجه قرار گرفته، اما هیچ کدام از نویسندگان به زنان شاغل اشاره نکرده‌اند، حتی فصیح که در «زمستان ۶۲» از شخصیت زن تحصیل کرده در رمان خود استفاده کرده است. احتکار و گرانی و منافقین و ستون پنجم هم از موضوعاتی هستند که مورد توجه اغلب نویسندگان بوده و هر کدام به نوعی به آن پرداخته‌اند.

منابع

کتاب‌ها:

۱. امیرخانی، رضا، ارمیا، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۸
۲. بایرامی، محمدرضا، عقاب‌های تپه ۶۰، تهران: انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۶
۳. بنی عامری، حسن، گنجشک‌ها بهشت را می‌فهمند، چاپ دوم، انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۵
۴. سلیمانی، بلقیس، تفنگ و ترازو (نقد و تحلیل رمان‌های جنگ)، چاپ اول، تهران: نشر روزگار، ۱۳۸۰
۵. سنگری، محمدرضا؛ عبدالمهدی، مهدی، عوامل معنوی و فرهنگی در دفاع مقدس، چاپ اول، قم: انتشارات مرکز تحقیقات اسلامی، ج ۳، ۱۳۸۰.
۶. شیداییان، حسین، عوامل معنوی و فرهنگی در دفاع مقدس، چاپ اول، قم: انتشارات مرکز تحقیقات اسلامی، ج ۴، ۱۳۸۰
۷. شیرعلی نیا، جعفر، دایره المعارف مصور تاریخ زندگی امام خمینی، تهران: نشر سایان، ۱۳۹۳
۸. فراست، قاسمعلی، گلاب خانم، چاپ اول، تهران: انتشارات قدیانی، ۱۳۷۴

۹. فراست، قاسمعلی، **نخل‌های بی سر**، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶
۱۰. فصیح، اسماعیل، **زمستان ۶۲**، تهران: نشر پیکان، ۱۳۸۲
۱۱. فوزی تویسرکانی، یحیی، **تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران (۱۳۵۷-۱۳۰۸)**، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی و موسسه چاپ و نشر عروج، جلد ۲، ۱۳۸۴
۱۲. کوشان، منصور، **محاق**، چاپ اول، شیراز: انتشارات شیوا، ۱۳۶۹
۱۳. مجابی، جواد، **شب ملخ**، چاپ اول، تهران: انتشارات اسپرک، ۱۳۶۹
۱۴. محمود، احمد، **زمین سوخته**، چاپ سوم، تهران: انتشارات معین، ۱۳۷۸
۱۵. مدرسی، یحیی، **درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۷.
۱۶. مردیها، مرتضی، **در شعله‌های آب**، تهران: انتشارات علم، ۱۳۷۹
۱۷. مرکز فرهنگی تربیتی نور ولایت، **روزها و رویدادها (سال شمسی)**، چاپ دوم، تهران: انتشارات پیام مهدی، ۱۳۷۹.
۱۸. ولایتی، علی اکبر، **تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران**، چاپ اول، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶
۱۹. نویسندگان، **حماسه ایران: تاریخ هشت سال دفاع مقدس**، چاپ اول، تهران: انتشارات لک لک، ۱۳۸۶.

مقالات:

۱. حاج حسینی، حسین، «**سیری در نظریه‌های مهاجرت**»، فصلنامه راهبرد، شماره ۴۶، ۱۳۸۵، ۳۵-۴۱
۲. رستم علیزاده، ولی الله؛ قاسمی اردهایی، علی، «**آثار و پیامدهای جمعیتی اجتماعی جنگ تحمیلی در جامعه ایران**»، پژوهش‌نامه دفاع مقدس، سال اول، شماره ۵۷، ۱۳۹۱، ۲-۲۹



پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

دانشگاه تربیت مدرس

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

دهمین همایش ملی پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

www.anjomanfarsi.ir